

نویسنده: جیفری س. تی کلار «Jeffrey St Clair».
منبع و تاریخ نشر: کونترپانچ «2025-01-03».
برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

عقاید غیر قابل تحمل در زمان نسل کشی

Intolerable Opinions in the Time of Genocide



جان لیلبرن، در حال خواندن از مؤسسه قوانین انگلستان کوکا (1628-44)
در محاکمه اش برای خیانت بزرگ در سال 1649.
تصویر: کتابخانه بریتانیا/ دامنه عمومی

در حالت آزاد عشق، همه قدرت‌ها تا این حد مساوی هستند
که محبت آنها بیش از هیبت حاکم است.
ویلیام داوانانت

*In Love's free state, all powers so levelled be
That them affection governs more than awe.*

– William Davenant

در سال 1638، **جان لیلبرن** توسط ستارچمبر «**چارلز اول**» محاکمه مخفی شد. جنایت او؟ نوشتن و توزیع جزوه‌های فتنه انگیز که مشروعیت سلطنت را به سیخ می‌زدند و برتری رهبران عالی کلیسای انگلستان را به چالش می‌کشیدند. او بلافاصله به دلیل انتشار نوشته‌ای با «پیا مد خطرناک و تأثیر بد» محکوم شد.

به دلیل این نظرات غیرقابل تحمل، دادگاه سلطنتی او را به شلاق علنی در خیابان‌های لندن محکوم کرد، از زندان فلایت، ساخته شده بر روی زمین‌های جزر و مدی که ناوگان فاضلاب لندن را بیرون می‌ریخت، تا محوطه کاخ در وست مینستر، که در آن زمان نوعی مکان نمایش عمومی بود. برای نمایش‌های هفتگی تحقیر و شکنجه. بر اساس یک روایت، **لیلبرن** توسط جلاد پادشاه بیش از 500 ضربه شلاق زده شد، "که باعث شد شانه‌هایش به اندازه یک قرص پنی با ضربات بند ناف گره خورده متورم شود."

پس از آن نویسنده خون‌آلود به غل و زنجیر شده بود و در کمال تعجب انبوه تماشاگران، در دفاع از دوستش **دکتر جان باستیک**، پزشک و واعظ پیوریتن، سخنرانی پرشور خود را آغاز کرد. تنها هفته‌ها قبل، گوش‌های باستیک توسط مردان پادشاه به عنوان مجازات برای انتشار حمله به اسقف اعظم **کانتربری**، مقاله‌ای که **لیلبرن** با خوشحالی در همه جا پخش کرده بود، بریده بود. **لیلبرن** برای چند لحظه از این بی‌عدالتی و حشیانه سخن گفت تا اینکه شکنجه‌گرانش با پارچه‌ای آغشته به ادرار دهان او را بستند. پس از تحمل دو ساعت دیگر شکنجه، نگهبانان او را پشت یک گاری به ناوگان کشاندند و تا دو سال و نیم بعدی در عقب میله‌های آهن محبوس شد. این اولین مورد از جدال‌های متعدد **جان لیلبرن** «آزاد زاده» با اربابان امپراتوری بود.

زمانی که **لیلبرن** در سلول ناپاک خود در زندان فلایت بود، به دستور شورای ستارگان، تنها مهمانش، خدمتکاری به نام **کاترین هدلی**، در سلول انفرادی نگهداری شد. خدمتکار به نحوی توانست قلم، کاغذ و جوهر را از جلوی نگهبانان ناوگان برای جوان رادیکال بگذراند. بر اساس توصیف خود **لیلبرن**، او «روز و شب در بند آهنی، هم دست و هم پا دراز کشیده بود» که با عصبانیت شروع به نوشتن کرد و روایتی هولناک از محاکمه و شکنجه ساختگی خود، «کار هیولا» و یورش کینه‌توزانه به اسقف‌های انگلیسی، قوم من از او بیرون بیاید. این جزوه‌ها به صورت قاچاق از نیوگیت خارج شد، در سرزمین‌های پایین چاپ شد و از طریق شبکه‌های مخفی در سراسر انگلستان توزیع شد تا مورد تحسین مردم و خشم سلطنتی قرار گیرد.

اولیور کرامول، که در آن زمان یکی از رهبران پیوریتان در مجلس عوام بود، با ایراد سخنرانی مهیج در دفاع از نویسنده زندانی، به آرمان **لیلبرن** پرداخت. این موضوع پارلمان را تحت تأثیر قرار داد و به آزادی **لیلبرن** از زندان رای داد. **لیلبرن** از قدردان کرامول بیرون آمد، اما نسبت به جاه‌طلبی‌های دیکتاتوری ژنرال کور نبود: او بعداً حملات و حشیانه‌ای را به کرامول و کارگزاران سانسورگرش انجام داد.

به زودی، **لیلیبرن** به ارتش پارلمانی پیوست و در درگیری‌های متعدد، از جمله نبرد در Edgehill، اولین رویارویی مهم جنگ داخلی انگلیس، قبل از دستگیری در **برنتفورد** در 12 نوامبر 1642، با تمایز با نیروهای سلطنتی مبارزه کرد. این بار در آکسفورد به دلیل «سلاح بر علیه پادشاه» محاکمه شد. **لیلیبرن** به سرعت مجرم شناخته شد و به اعدام محکوم شد. اما دوستانش در پارلمان به دفاع از او برخاستند و زندانیان سلطنتی را تهدید به انتقام‌جویی مشابه کردند. تبادل اسرا ترتیب داده شد و **لیلیبرن** دوباره آزاد شد و سربازان را به نبرد علیه سربازان پادشاه هدایت کرد و در نهایت به درجه سرهنگ دوم رسید.

اما در سال 1645، **لیلیبرن** ارتش مدل جدید **کرامول** را که به خواندن مزامیر معروف بود، رها کرد، پس از اینکه به او گفته شد که باید به اتحادیه و میثاق رسمی سوگند یاد کند، که **کرامول** معادل سوگند وفاداری مذهبی به کلیسای پروتستان است.

لیلیبرن، یک فرد مستقل، از سوگند متنفر بود و در اولین تعقیب قضایی خود با امتناع از ادای سوگند، که به گفته او حق باستانی *habeas corpus* را نقض می‌کرد، از اتاق ستاره سرپیچی کرد.

اما در حال حاضر، **لیلیبرن** در حال طراحی یک شورش عمیق‌تر با هدف دموکراتیک کردن ارتش و همچنین بقیه کشور بود. او پرسید چرا باید از سربازان انتظار داشت که در جنگی که قانون‌گذاران اعلام کرده‌اند و نمی‌توانند به آنها رای بدهند، بجنگند؟ او در سالن‌های وست مینستر پرسید که چرا به سربازان دستمزد بیشتری نگرفتند؟ چرا به خانواده‌های کشته‌شدگان غرامت پرداخت نشد؟

لیلیبرن نوشت: «هر آزاده انگلیسی، چه فقیر و چه ثروتمند، باید در انتخاب کسانی که قانون را وضع می‌کنند، رأی داشته باشد.» «همه و هر زن و مرد خاص و فردی که تا به حال در جهان دمیده‌اند، ذاتاً از نظر قدرت، کرامت، اقتدار و عظمت یکسان و یکسان هستند، هیچ‌یک از آنها (طبعاً) هیچ اقتدار، فرمانروایی یا قدرتی ندارند. یکی بر دیگری یا بالاتر از دیگری.» جفرسون در کنار نثر پرشور لیلیبرن محتاط به نظر می‌رسد.

این عکس‌های آغازین *Levellers* بود که به قول یکی از ناظران، هدفشان «قرار دادن همه چیز و ایجاد برابری و اجتماع در پادشاهی» بود. از نظر **لیلیبرن**، این می‌تواند نوع جدیدی از پادشاهی بدون پادشاه یا مجلس اعیان یا حتی صاحبخانه باشد.

جنبش *Leveler* به عنوان یک شورش در یک شورش آغاز شد و از ارتش به فرقه‌های مذهبی تحت آزار و اذیت به کشاورزان و مردم طبقه کارگر گسترش یافت. این جنبشی بود که توسط نویسندگان، با تیتراهای لیلیبرن، ریچارد اورتون و ویلیام والوین، نیرو می‌گرفت و جزوه‌ها از مطبوعات خارج می‌شدند و بیش از 2100 تراکت مختلف در

سال 1645 چاپ می شد. مجامع، جلسات آنتینوومیان و آناپا پتیست ها غیرقانونی، ممنوع است موعظه توسط واعظان غیر روحانی، و سا نسور شد ید مطبوعات تحمیل شد. کمیته بدنام امتحانات کرامول، که اساساً نسخه پارلمان از اتاق ستارگان بود، وظیفه تحقیق در مورد نوشته های «رسوایی»، تخریب مطبوعات مستقل، و دستگیری نویسندگان، ناشران و فروشندگان اسنادی را داشت که فتنه انگیز تلقی می شدند. اینها قوانین ظالمانه ای بودند که میلتون را وادار به نوشتن "Areopagitica" کردند.

بحث فوری میلتون - یکی از دفاع های بزرگ مطبوعات آزاد - در مقایسه با نکوهش های خشمگینی که از قلم لیلبرن سرزیر شد، ملایم بود.

این گستاخی های آزمایشی، لیلبرن را دوباره در نیوگیت فرود آورد، این بار به اتهام افترا. اما 2000 شهروند برجسته لندن طوماری را از طرف او امضا کردند و شورش های عمومی در دفاع از او باعث آزادی سریع او شد. این تجربه تنها مقاومت او را در برابر کرامول تندتر کرد، که او را به عنوان یک فروش دیکتاتوری به نیروهای امپراتوری (مثلاً بی شباهت به آنتونی بلینکن) و عامل اصلی سرکوب دولتی می دانست. او نامه ای عمومی تهدیدآمیز به **کرامول** ارسال کرد که در آن به طور تاریک به پایان رسید: «مطمئن باشید، اگر روزی دست من روی شما باشد، زمانی خواهد بود که در شکوه کامل خود باشید.»

لیلبرن و همگروه هایش *Leveler* مقاله ای زیرزمینی به نام *The Moderate* را راه اندازی کردند. عنوان شوخی بود. به هر حال، پلتفرم *Leveler* با توجه به استانداردهای محدود ما کاملاً به نظر می رسد: آنها می خواستند انحصارات را غیرقانونی کنند، مالیات بر فقرا را حذف کنند، محدودیت های دوره را برای اعضای پارلمان اعمال کنند، همه محدودیت ها را برای مطبوعات و عبادت مذهبی حذف کنند، حق رای جهانی را تضمین کنند، و تضمین کنند. محاکمه توسط هیئت منصفه برای همه متهمان.

اما **لیلبرن** از رادیکال ترین روحیه در آن روزهای پرتنش فاصله داشت. او توسط حفارهای **جرارد وینستالی** و جویندگان، رانتورها، آنتینومی ها و فنس نشینان مبارز، یعنی اولین زمین های زمان خود، در سمت چپ او قرار داشت.

مانند **تام پین**، او با مجازات اعدام مخالفت کرد و علیه اعدام چارلز اول صحبت کرد. لیلبرن نوشت: «من حاضر نشدم یکی از قضات او (چارلز اول) باشم. «آنها در قتل **جان پادشاه** بهتر از قاتل نبودند، حتی اگر او در جنا یا تی که به آنها متهم شده بود، مقصر بود. این قتل است زیرا توسط دستی انجام شد که هیچ اختیاری برای انجام آن نداشت.»

برش به 1649. **لیلبرن** یک بار دیگر در برج لندن زندانی می شود، همراه با چهار نفر از همگروهان خود، از جمله **ریچارد اورتون**، مجادله گر برجسته. این بار، آنها به **کرامول** حمله کردند و او را متهم کردند که یک نیروی ارتجاعی است که با پلیس مخفی تمام مخالفان را تهدید می کند. «اگر دل ما از حس بدبختی های کنونی و نزدیک شدن خطرهای

ملت پر نمی‌شد، توجه کوچک شما به دلهره‌های جدی دیر هنگام ما، ما را ساکت می‌کرد، اما بدبختی و خطر و اسارتی که تهدید می‌شود بسیار زیاد است. قریب الوقوع و آشکار است که تا زمانی که نفس داریم و به شدت مهار نمی‌شویم، نمی‌توانیم صحبت نکنیم و حتی بلند بلند گریه کنیم، ما را بشنو، وگرنه خدا راضی است که ما را راحت کند.» اتهام خیانت بود.

همسرش الیزابت که خود یک برانگیزاننده نیرومند برای صلح و حقوق زنان بود، در دفاع از او جزوه‌ای پرشور با عنوان درخواستی از زنان نوشت. نثر هنوز هم طنین انداز است، شاید اکنون بیشتر از 300 سال گذشته. «آیا می‌خواهید در خانه‌های خود نگه داریم، وقتی مردانی با وفاداری و درستکاری مانند چهار زندانی، دوستان ما در برج، از تخت‌های خود بیرون آورده و سربازان به زور از خانه‌هایشان بیرون می‌آیند، تا آنها را به وحشت بیاندازند. خود، همسران، فرزندان و خانواده‌هایشان؟ آیا شوهران ما، خودمان، دختران و خانواده‌هایمان به همان قاعده در معرض ظلم‌های ناعادلانه‌ای مانند آنها نیستند؟» الیزابت 10000 نفر را دعوت کرد تا از طرف لیلیبرن طوماری را امضا کنند.

لیلیبرن به زودی آزاد شد اما دوباره در طول سال دستگیر شد، این بار برای محکوم کردن حملات نسل‌کشی کرامول به ایرلند. اما هیئت منصفه از محکوم کردن او خودداری کرد و کرامول او را از انگلیس تبعید کرد. **لیلیبرن** چند ماهی را در هلند سپری کرد و به نوشتن جزوه‌های آتش‌زا قبل از بازگشت مخفیانه به انگلستان پرداخت. او به زودی یک بار دیگر به اتهام خیانت کشف و دستگیر شد. باز هم هیئت منصفه از محکومیت خودداری کرد. اما کرامول از آزادی او امتناع کرد و **لیلیبورن** را از برج به کوه اورگونل، قلعه نورمنی در گورنزی و در نهایت به قلعه دوور رفت یکی از نگهبانان **لیلیبرن** را چالش برانگیزتر از «ده کاوالیرز» توصیف کرد.

لیلیبرن در حالی که در قلعه دوور محبوس بود، تحت طلسم کویکرها قرار گرفت و به یک صلح‌طلب افراطی تبدیل شد و نوشت که او با «جنگ‌های شمشیرهای بدنی و جنجال‌ها و رقابت‌های بدنی» به پایان رسیده است. هر چند قلم او هرگز متوقف نشد. این جزوه‌ها تا زمان مرگ او در سال 1657 ادامه یافت.

لیلیبرن حاضر به شهادت نشد او با این جانور روبرو شد، زندان‌ها و شکنجه‌هایی را تحمل کرد که حتی یک زندانی در **گوانتانامو** را نیز دچار سردی می‌کرد، و سرپیچی و شاداب باقی ماند. او زندگی یک هنرمند فراری را سپری کرد که می‌توانست تقریباً بدون زحمت خودش را با مشکل مواجه کند و از آن خلاص شود. ذهنش در حال هدر رفت و ظاهراً دهانش هم همینطور. دوست او هری مارتین، که خودکشی کرد، با کنایه گفت: "اگر دنیا از همه چیز به جز جان لیلیبرن خالی می‌شد، **لیلیبرن با جان و جان با لیلیبرن** دعوا می‌کردند." و همینطور باید باشد.

من برای اولین بار با نوشته های **جان لیبرن** در سال «1981» در طی یک سلسله سخنرانی در مورد **میلتون** و رادیکال های انقلاب انگلیس که توسط مورخ بزرگ بریتانیایی **کریستوفر هیل**، نویسنده کتاب جهان وارونه شد، مواجه شدم. **هیل** در آن سخنرانی ها به دنبال بازی دیگری بود، اما جنبه های پرانرژی او در **لیبرن** و گروهش از *Levellers* علاقه ام را برانگیخت. اینجا پیوریتان هایی بودند که از جاه طلبی های امپراتوری متنفر بودند و به آزادی بیان و برابری مطلق اعتقاد داشتند. فاصله بسیار زیادی با گروه بدخواهان ناتانیل هاتورن، به غیر از نئوپوریتن ها، مانند فالول و رابرتسون، که در آن زمان در مقام برتری بودند.

لیبرن مدتها مورد توجه مورخان آمریکایی قرار گرفته بود و ردیابی نوشته های او دشوار بود. در نهایت آنها را در یکی از کالسکه های تنهایی داخل طرح ظالمانه وحشیانه کتابخانه *Lauinger* دانشگاه جورج تاون (کتابخانه ناچیز دانشگاه آمریکایی، جایی که من به مدرسه می رفتم، یک رسوایی بین المللی بود) می بلعیدم، مشرف به رودخانه پوتوماک و مردم تاریک. یادبود لینکلن در آن روزها، سایه سرد **ریگان** بر جمهوری حاکم بود، و مقالات تند و تند **لیبرن** درباره آزادی و سرکوب، مانند صدایی سوزان از گور مرا فراگرفت.

عجیب است، اما شاید برای فراموشی تاریخی کنونی ما آموزنده باشد که شهرت **لیبرن** در ایالات متحده مورد بی توجهی قرار گرفته است، زیرا سبک آنارشیستی او بیشتر مطابق با روحیه سرسام آوری که انقلاب آمریکا را متحرک کرده است تا سخنان متعصب **جان لاک**، که نوشته هایش نوشته است، مطابقت دارد. این روزها تمام کلیپ های مطبوعاتی را دریافت می کند.

پس چرا من اکنون در طول نسل کشی که کشور او و کشور من برای آن تسلیح، بودجه و مداخله کرده ایم، زندگی شکل دهنده **جان لیبرن** را تکرار می کنم، در حالی که کلماتی که توصیف کننده وحشتی که ما شاهد آن بوده ایم جرم انگاری می شوند؟ و صحبت کردن یا نوشتن در مورد آنچه می بینید اتفاق می افتد و احساسی که در مورد آن دارید خطرناک تر می شود و حتی خطرناک تر است که حتی به روش های کوچک سعی کنید آن را متوقف کنید. این زمانی است که دانشجویان آنچه را که در دوره های تاریخ و فلسفه آموخته اند، در اقدامی غیرخسونت آمیز در محوطه دانشگاه قرار داده اند و شاهد بوده اند که مدیران خود تیم های SWAT را فراخوانده اند تا اردوگاه ها و تظاهرات شان را به طور وحشیانه ای در هم بشکنند. روزگاری است که اساتیدی که به دفاع از دانشجویان خود می آیند توسط حراست دانشگاه مورد خسونت قرار می گیرند، دستگیر می شوند، از کلاس درس منع می شوند، از حق تصدی محروم می شوند و اخراج می شوند. زمانی که روزنامه نگاران را از کار برکنار می کنند، از کارشان اخراج می کنند و خانه هایشان را صرفاً به دلیل ابراز بیزاری از کشتار جمعی و گرسنگی اجباری در غزه مورد حمله قرار می دهند.

زمانی که اعضای کنگره به دلیل مخالفت با انتقال سلاح‌هایی که برای ارتکاب جنایات دسته‌جمعی علیه غیرنظامیان مورد استفاده قرار می‌گیرند، لکه‌دار، تهمت و اخراج می‌شوند. (البته روزنامه نگار بودن در غزه شما را در لیست حملات هواپیماهای بدون سرنشین قرار می‌دهد.) تداوم موفقیت آمیز نسل‌کشی به این بستگی دارد که نامش فاش نشود، به رسمیت شناخته نشود و در زمان واقعی برای آنچه هست فراخوانده شود.

خوب، برای شروع، نیروهایی که لیلبرن با آنها "با عبارات خشونت آمیز و تلخ" روبرو شد یک بار دیگر با هم متحد شدند (نه اینکه واقعاً از بین رفته اند، توجه داشته باشید) و تهدید می‌کنند که اراده پیشگیرانه خود را بر موجودات زنده جهان تحمیل می‌کنند. این نیروها چه هستند؟ نظامی‌گری، تعصب مذهبی، سانسور رسمی، تفتیش عقاید دادستانی و شکنجه، توسعه امپراتوری، انحصار طلبان، زمین‌خواران، زن‌ستیزان و کسانی که زمین و انسان را خرید و فروش می‌کنند. خلاصه کل خدمه بیمار.

وقتی خرابه‌های امپراتوری بایدن/ترامپ را بررسی می‌کنید، بسیار آسان است که غرق در تاریکی روزگار شوید، غوطه‌ور در موج بی‌رحمانه خون و خشونت رسمی. **لیلبرن** حتی در مواجهه با روش‌های شکنجه و زندان که باعث ناراحتی زندانی گوانتانامو می‌شد، هرگز تسلیم شکست‌گرایی نشد. نوشته‌های او مملو از هدف رادیکال است، فراخوانی درخشان از قرن‌ها برای مقاومت جمعی. در حالی که خود را برای مقابله با امپریالیست‌های جدید آماده می‌کنید، بپرسید لیلبرن چه خواهد کرد.

سطری چند در مورد نویسنده این مقاله تاریخی:

جفری سنت کلا سردبیر CounterPunch است. آخرین کتاب او عیاشی از دزدان: نئولیبرالیسم و نارضایتی‌های آن (با الکساندر کاکبرن) است. می‌توانید از طریق: sitka@comcast.net یا در توییتر [@JeffreyStClair3](https://twitter.com/JeffreyStClair3) با او تماس بگیرید.

----- **با تقدیم احترامات «2025-01-15»**

